

محمد جنابزاده

گوهرهایی از مثنوی معنوی مولوی

ایمان راهنمای علم است .

راهنمای عقل علم است وای بساجهل علم نما آدمی را گمراه میکند -
 پسر علم هم راهنما میخواهد تا دستخوش شك و تردید و حیرانی نگردد ودانا
 را بسوی عالم یقین رهبری کند - این راهنما ایمان است ایمان بحقایق ثابته
 برای رهائی از اوهام و اساطیر و افسانه سازی و برای اینکه مانند سلاحهای



آتشین وسیله غلبه بر مدعی از راه زبان آوری و جدل به شیوه سوفسطائی نشود
 و ذهن انسان را از درك حقایق دور ندارد و شنونده سخن شناس پرورش دهد

تا از سهو و خطا محفوظ و مصون بماند. سوفسطائی میگوید، همه چیز انسان است اما این مطلب درست چراغی است که بسوی دریائی بیکران میتابد که در آنجا جز امواج غرنده و تاریکی وسیله‌ای وجود ندارد. سوفسطائی میگوید انسان برای ادراك امور جز حواس خود وسیله‌ای ندارد و تعقل نیز مبنی بر مدرکات حسیه است و حواس در همه یکسان نیست و اموری که به حس درك میشود تغییر پذیرند و همین بی ثباتی دلیل آنست که نمی‌تواند به حقیقتی در علوم معتقد شد بدیهی است اثر آموزش تعالیم چنین مکتبی بقراری و ناپایداری نظم و آرامش و گسترش آشوب و درد و رنج مصائب و بلیات است و تنها سودجویی خواه از راه قدرت‌نمایی و پیکار در مرحله زور آزمائی و یابیان اصول زندگی برارکان حکمت و فضیلت و عمل بر خلاف آن که خود از نیرنگهای استعماری در جهان مدنیت بوده هست. امکان آسایش و سعادت بجامعه انسانی نخواهد داد برای اینکه در علوم و اخلاق خللی وارد نیاید و نادانی رخ ندهد باید این مطلب را بپذیریم که انسان آزاد است اما در حدود عقل و علم و اخلاق که بر مدار ایمان دور میزند اساس ایمان این است که بدانیم از ذره کوچک تا فراخنای عالم بیکران همه در قید قواعد طبیعی و نظم و نسق استوارند و آزادی و اراده آدمی بستگی به شناسائی اصول نظم و احکام دارد و علم کاشف این قواعد و اصول است. شناوری انسان در اعماق دریاها و جولان او در کیهان و آنچه در علوم و فنون میدانند و در دسترس او قرار داد و از آن بهره و راست ثمره و نتیجه آشنائی و معرفت بقواعد است و تا کسی از آن راه نرود و با حکام ثابتة هر علمی نرسد امکان ندارد

بآنچه دانشمندان و عالمان میدانند واقف گردد همه چیز تابع نظم و قاعده علم است و دانستن این نظم و قاعده است و تنها آزادی عمل برای عالم وجود دارد آنهم در محیط و منطقه قوانین و قواعد علم و هر گروه باید در کار خاص خود دانا باشد و در نظر عارفان هیچ علمی بدون اراده ربانی برای بشر حاصل نمیشود.

مولوی میگوید :

آنچ حق آموخت مرنسبورا آن نباشد شیر او گور را و گور را
 خانه ها سازد پر از حلوی تر حق بر او آن علم را بگشاد در
 آنچ حق آموخت کرم پيله را هیچ پيلي داند آن گون حيله را
 آدم خاکی زحق آموخت علم تا بهفتم آسمان افروخت علم
 انسان توانا نخواهد بود که در زندگانی کوتاه و جهل مطلق يك گام
 بر خلاف قوانین خلقت بردارد تا چه رسد بآنکه مدعی شود که سقف فلک را
 بشکافد و طرح نو در اندازد، اگر بمدد نور عقل و علم و راه جهد و کوشش
 را در معرفت بقواعد و سنن الهی در پیش گرفت دانش او به نتیجه میرسد و
 ثمربخش میشود زیرا عقل و علم بمدد نور ایمان از خطار و لغزش مصون
 میمانند.

پس در آغاز هر علمی باید دفتر خدا شناسی را گشود زیرا از مصنوع در علوم باید سخن گفت و هر صنعتی و دانشی سازنده و موجودی دارد که شناسائی صانع و سازنده آن هم در ابتدا لازم میباشد - علوم و صنایع بمدد عقل فعال و آزمونهای بیشمار درگذشت قرون و اعصار بقوانین در

طبیعت از طریق آزمایشهای گوناگون آشنائی یافته و نیروهای عقلانی را بکار انداخته تا توانسته از مواهب و عنایات الهی کامیاب و بهره‌مند گردد و اگر بخواهد دستخوش تغییر و فساد نشود باید عقل را تابع ایمان و احکام دین سازد تا دیوانه‌وار بهر خواهش و لذت نفسانی تن در ندهد و تعادل و توازن او در همه کارها از میان نرود و اسیر آرزوهای ناپاک نگردد. پیشگاه عظیم خلقت بر پایه حکمت است و هیچ موجودی عبث و بیهوده خلق نشده مشیت الهی کائنات الهی را برای آرمان و هدفهای عالی آفریده انسان هم یکی از موجودات این خلقت است که اوصاف او در کتاب آسمانی بیان و بنام خلیفه خدا موسوم گشته و او و همه آفرینش بسوی این مقصد در حَرکتند.

همه هستند سرگردان چو پرکار بدید آرند خود را طلبکار

همانطور که اعجاز گفتار سعدی در شیوه سهل و ممتنع اوست، یعنی بزبان جاری مردم کوچه و بازار میماند و لسی حسن تعبیر و انسجام تلفیق و دوق اثحاب کلمه، انشاء او را پاک و منسجم و در سطحی برتر از سخن متداول مردم قرار میدهد و از اینرو غیر قابل تقلید مانده است، اعجاز حافظ در ترکیب دو شیوه متخالف خاقانی و سعدی است. (شاعری دیر آشنا)